

(9)

سر هر داستان نام یزدان است

ای دوستان یزدان آواز یکتا خداوند بی نیاز را بگوش جان بشنوید تا شما را از بند گرفتاریها و تیرگی تاریکیها آزاد فرماید و بروشنائی پاینده رساند صعود و نزول حرکت و سکون از خواست پروردگار ما کان و ما یکون پدید آمده سبب صعود خفت و علت خفت حرارت است خداوند چنین قرار فرمود و سبب سکون ثقل و گرانی و علت آن برودت است خداوند چنین قرار فرمود و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول بمقصود بود اختیار نمود لذا آتش حقیقی را بید معنوی برافروخت و بعالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را بحرارت محبت رحمانیه بمنزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید اینست سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بوده اکنون آن آتش آغاز بروشنی تازه و گرمی بی اندازه هویدا است این آتش یزدان بخودی خود بی مایه و دود روشن و پدیدار تا جذب رطوبات و برودات زایده که مایه سستی و افسردگی و سرمایه گرانی و وپژمردگی است نماید و همه امکان را بمقام قرب رحمن کشاند هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که دوری جست باز ماند

ای بنده یزدان از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور مینمایند امروز روز فرمان و دستوری دستوران نیست در کتاب شما گفتاریست که معنی آن اینست دستوران در آن روز مردمان را دور مینمایند و از نزدیکی باز میدارند دستور کسی است که روشنائی را دید و بکوی دوست دوید اوست دستور نیکوکار و مایه روشنائی روزگار

ای بنده یزدان هر دستور که تو را از این نار که حقیقت نور و سر ظهور است دور می نماید او دشمن تو است بگفتار اغیار از یار دور ممان و از سخن دشمن از دوست مگذر

ای بنده یزدان روز کردار آمد وقت گفتار نیست پیک پروردگار آشکار هنگام انتظار نه چشم جان بگشا تا روی دوست بینی گوش هوش فرا دار تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی

ای بنده یزدان پیراهن بخشش دوخته و آماده بگیر و بپوش و از مردمان دل بردار و چشم بپوش ای خردمند اگر پند خداوند بشنوی از بند بندگان آزاد شوی و خود را برتر از دیگران بینی

ای بنده یزدان شبندی از دریاهاى بخشش یزدان فرستادیم اگر بنوشند و زمزمه ای از آوازه‌های خوش جانان آوردیم اگر بگوش جان بشنوند پیره‌های شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کن مردمان را مرده انگار بزندگان بیامیز هر یک از مردمان جهان که بوی خوش جانان را در این بامداد نیافت از مردگان محسوب

بی نیاز باواز بلند میفرماید : جهان خوشی آمده غمگین مباشید راز نهان پدیدار شده اندوهگین مشوید اگر به پیروزی این روز پی بری از جهان و آنچه دروست بگذری و بکوی یزدان شتابی

ای بنده یزدان بی روزی را ازین پیروزی آگاهی نه و افسرده را از این آتش افروخته گرمی نه

ای بنده یزدان آن شجر که بدست بخشش کشتیم با ثمر آشکار و آن مژده که در کتاب دادیم اکنون با اثر هویدا

ای بنده یزدان هنگامی در خوابگاه بر تو تجلی نمودیم بآن آگاه نشدی اکنون بیاد آر تا بیابی و بدل سوی دوست بی منزل شتابی

ای بنده یزدان بگو : ای دستوران دست قدرت از ورای سحاب پیدا بدیده تازه ببینید و آثار عظمت و بزرگی بی حجاب هویدا بچشم پاک بنگرید

ای بنده یزدان آفتاب جهان جاودانی از مشرق اراده رحمانی در اشراق و دریای بخشش یزدانی در امواج بی بهره کسی که ندید و مرده مردی که نیافت چشم از دنیا بر بند و بروی دوست یکتا بگشا و باو پیوند

ای بنده یزدان بی آرایش جان بستایش پروردگار زبان بگشا زیرا از کلک گهربار تو را یاد نمود اگر پی باین بخشش بری خود را پاینده بینی